

نگاهی دیگر به

از کاخ شاه تا زندان اوین

ناصر ایرانی

احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲.

انقلاب اسلامی شدند. هر دو شاه پهلوی قانون اساسی را تا حد زیادی زیر پا گذاشتند ولی این دستاورد مهم انقلاب مشروطه چنان عزت و احترامی در دل و ذهن ایرانیان داشت که هیچ يك از آن دو جرئت نکرد حاکمیت آن را رسماً نفی کند. قانون اساسی با وجود تمام لطمه‌هایی که خورد زنده ماند و تا روزی که سلسله پهلوی سلطنت می‌کرد الهامبخش مردم در مبارزه بر ضد آن سلسله بود.

شکست ظاهری جنبش ملی شدن صنعت نفت محسوس‌تر بود زیرا که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به صورت خشن بر آن نقطه پایان گذاشت و دولتی را که این جنبش بر سر کار آورده بود تا به اهداف آن جامعه عمل ببوشاند سرنگون کرد و رهبر جنبش، دکتر محمد مصدق، را دستگیر و محاکمه و زندانی نمود و دولتی دست‌نشانده را به حکومت رساند که آماده هر نوع خدمت‌ممکنی به دشمنان جنبش بود. با وجود این، بزرگترین دستاورد جنبش که قانون ملی شدن صنعت نفت بود رسماً محترم شمرده شد و به واقع زنده ماند چون این قانون هم، مثل قانون اساسی، بلافاصله در دل و ذهن مردم ایران عزت و احترام یافت.

کودتای ۲۸ مرداد، که جنبش ملی شدن صنعت نفت را به ظاهر شکست داد، پیامد تاریخی عبرت‌آموزی داشت: دست دولت انگلیس را تا حدی از ایران کوتاه نمود و پای دولت ایالات متحده را به ایران باز کرد، و در نتیجه روابط خاصی که بین شاه و امریکا به وجود آمد، شاه امکان یافت شیوه‌ای از حکومت را پیش گیرد و برنامه‌هایی را در نوسازی کشور تدوین و اجرا کند که به یقین مهمترین دلیل پاگیری و پیروزی انقلاب اسلامی بود.

اگر چنین نگاهی به سرانجام انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت، درست باشد، این نیز درست است که بگوییم آن انقلاب و جنبش گرچه به تمام هدفهای اعلام شده خود دست نیافتند اولاً بدون پیروزیهای بزرگ هم نبودند و ثانیاً حسابهایی را باز کردند که بعداً در انقلاب اسلامی تسویه شد.

از سه خیزش سیاسی-اجتماعی بزرگ که در تاریخ معاصر ایران روی داده، انقلاب اسلامی بنیادی‌ترین دگرگونیها را در زندگی اجتماعی و فردی مردم ایران موجب شده است. دو خیزش اول، یعنی انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت، با آنکه به ظاهر خنثی شدند یا شکست خوردند دستاوردهایی داشتند و تحولاتی را در روابط ملی و بین‌المللی ایرانیان پدید آوردند که می‌توان گفت جامعه ما در نتیجه هر يك از این دو خیزش از جهات بسیار مهمی دیگر همان جامعه پیش از آن خیزش نبود.

دستاورد انقلاب مشروطه قانون اساسی بود و مهمترین پیامد آن انقراض سلسله قاجاریه که به شیوه استبداد شرقی حکومت می‌کرد و منافع نخبگان آزمند و واپسگرای حاکم و قدرتهای سلطه‌جوی بیگانه دست و پایش را طوری بسته بود که قادر نبود خود را با زمان هماهنگ سازد. رجال خردمند و کاردان و زمان‌شناسی را هم که می‌توانستند در جامعه سنتی ایران دگرگونیهای بنیادی به وجود آورند خفه کرد یا رگ زد و بدین ترتیب گور خود را نیز کند.

با انقراض سلسله قاجاریه تاریخ ایران کهن پایان می‌یابد و نوسازی جامعه و توسعه همه جانبه آن به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌شود، ولی متأسفانه به دلیل غفلت رهبران مردم و دخالت دولت بریتانیا سلسله پهلوی جای سلسله قاجاریه را گرفت که برنامه‌های نوسازی‌اش، با وجود دستاوردهای کم و بیش مثبتی که داشتند، به سبب تعارضهای عمدتاً نالازمشان با ارزشهای پایدار فرهنگی و دینی ایرانیان و نیز پدیدآوردن نارضاییهای عمیق که ناشی از توزیع نامتعادل ثروت جامعه و رفاه اقتصادی بود (و جمعیت انبوه تهیدستان شهری را به وجود آورد) و محرومیت از مشارکت در اداره امور سیاسی کشور (که خواست قشرهای متوسط و بالای جدید بود) شاید مهمترین دلیل پاگیری و پیروزی

منتهی، تا جایی که به ترکیب طبقاتی نخبگان حاکم و امتیازهای سیاسی و اجتماعی و رفاه اقتصادی قشرهای متوسط و پایین جامعه موقعت اجتماعی و رفاه اقتصادی قشرهای متوسط و پایین جامعه مربوط می‌شود، انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت دگرگونی ریشه‌ای مهمی پدید نیاوردند. افراد جدیدی، انقلابی و غیر انقلابی، افتخار عضویت در باشگاه اختصاصی نخبگان حاکم را یافتند و از مزایای آن برخوردار شدند ولی ترکیب طبقاتی نخبگان حاکم و امتیازهای ایشان در اساس همان بود که سابقاً بود و در زندگی قشرهای اجتماعی دیگر نیز دگرگونی محسوسی رخ نداد. به عنوان مثال، در فهرست نام رئیس الوزراها و وزیران ۹ کابینه دوره اول مجلس شورا، ۶ کابینه دوره فترت پس از آن، ۱۳ کابینه دوره دوم مجلس، ۳ کابینه دوره فترت پس از آن، ۴ کابینه دوره سوم مجلس، ۱۹ کابینه دوره فترت پس از آن، ۶ کابینه دوره چهارم مجلس، و حتی در ۴ کابینه رضاخان سردار سپه که پس از انقلاب مشروطه تا به سلطنت رسیدن رضاشاه بر کشور حکومت کردند به ندرت نامی جز السلطنه‌ها و الدوله‌ها و الملك‌های عضو باشگاه نخبگان عهد قاجاریه به چشم می‌خورد (← دولتهای عصر مشروطیت، به کوشش جمشید ضرغام بروجنی، از انتشارات اداره کل قوانین مجلس شورای ملی، بی تا.).

اما انقلاب اسلامی به شیوه‌ای انقلابی دگرگونی‌های بنیادی در زندگی سیاسی و اجتماعی ایرانیان به وجود آورد و بیش از همه نخبگان حاکم رژیم پهلوی را آماج حمله قرار داد. آنان را از تمام امتیازهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادیشان محروم ساخت، اموالی را که در ایران داشتند مصادره کرد، و کسانی از ایشان را که فرصت یا میل فرار از کشور نداشتند به زندان انداخت و برخی از آنان را در برابر جوخه اعدام قرار داد. به عبارت دیگر، نخبگان حاکم نخست بار بود که در تاریخ معاصر ایران، و نمی‌دانم شاید در تمام طول تاریخ ایران، یکجا به دست مردم شکست خوردند و به نفرین‌شدگان زمین پیوستند. بسیاری از روشنفکران و روزنامه‌نگاران و مدیران تا پایین‌ترین سطوح مدیریت هم که خواه و ناخواه، به میل آزاد خویش یا بنا بر ضرورت شغلی، به آن نخبگان خدمت می‌کردند به درجات مختلف تنبیه شدند و به خیل شکست خوردگان پیوستند. خلاصه، کمتر کسی از ایرانیان بود که یا در ردیف شکست خوردگان جای نگیرد یا در صف پیروزدگان. البته سقوط از اوج پیروزمندی به حضيض شکست خوردگی هم بود و فراوان هم بود. به ویژه در نخستین سالهای انقلاب.

دامنه نفوذ و تأثیرات تکان‌دهنده انقلاب اسلامی از مرزهای ایران فراتر رفت و تا دورترین نقاط جهان گسترش یافت و یا الهامبخش عمل انقلابی شد یا مایه وحشت دولتهای محافظه‌کار. لذا طبیعی بود که اندیشمندان و روزنامه‌نگاران و سیاستمداران

ایرانی و خارجی در پی آن بر آیند که ریشه‌های انقلاب اسلامی و دلایل پیروزی آن و شکست رژیم شاه و دولت ایالات متحده را که حامی آن رژیم بود بجویند و توضیح دهند. به عقیده من هر چه از روز پیروزی انقلاب فاصله بیشتری می‌گیریم و احساسات تند موافق و مخالف بیشتر فروکش می‌کند کتابهایی که خارجیان در باب انقلاب اسلامی می‌نویسند در مجموع از لحاظ علمی ژرفتر می‌شوند و اندیشه‌های نوتری را بیان می‌کنند. ولی خود ایرانیان که در کانون این انفجار انقلابی بوده‌اند و پیامدهای زیر و روکننده آن را با تمام وجود حس کرده‌اند و طبعاً می‌بایست فهم درست‌تری از علل و نتایج آن داشته باشند، جز پژوهندگانی که در کشورهای غربی به تحصیل و تحقیق مشغولند و پژوهشهای ایشان بخشی است از تحقیقات دانشگاهی غرب، به عنوان مثال آقای مهران کامروا نویسنده انقلاب در ایران، ریشه‌های آشوب (← نشر دانش، سال ۱۱، شماره ۶، مقاله «انقلابی که ناگزیر بود» به قلم ناصر ایرانی)، کار چندانی صورت نداده‌اند که بتواند درسهای تاریخی این تجربه بی نظیر را به درستی استخراج کند و در حافظه ملی ایرانیان به گونه‌ای ثبت نماید که فراموش نشود. کتاب از کاخ شاه تا زندان اوین نوشته آقای احسان نراقی با توجه به این کمبود اثری است ارزشمند و خواندنی. چون کتاب مزبور به هنگام انتشار متن فرانسه آن در نشر دانش معرفی و نقد شده است (← نشر دانش، سال ۱۲، شماره ۲، مقاله «نگاهی از پاریس به کاخ نیاوران و زندان اوین» به قلم آزاد بروجردی) خوانندگان شاید بدانند که نویسنده در بخش اول کتاب به شرح هشت دیدار و گفتگوی خود با شاه پرداخته که نخستین آن روز اول مهر و آخرین آن روز ۲۴ دی ۱۳۵۷ صورت گرفته بود، و در بخش دوم خاطرات سه باز زندان را باز گفته که در اولین سالهای انقلاب تجربه کرده بود.

نویسنده در هشت دیداری که با شاه داشته در حد مجال و در محدوده پرسشهای او حقایق تلخی را که شاه هیچ‌گاه تمایلی به شنیدنشان نداشته با او در میان می‌گذارد. در عین حال با تیزبینی موشکافانه‌ای به وجنات و حرکات شاه می‌نگرد و ضمن اشارات کوتاه و پراکنده‌ای وضع روانی شاه را در آخرین روزهای سلطنتش تشریح می‌کند (کتاب از این لحاظ سند موثقی است) و

بستند و او را به جایی رساندند که روزی، تنها و گیج و افسرده و بیمار، خویشان فاسد و آزمندش همه به خارجه گریخته، ببیند انقلابیون برق سراسر پایتخت و حتی کاخش را قطع کرده‌اند و همه جا را در تاریکی مطلق فرو برده‌اند.

احسان نراقی می‌نویسد پس از آنکه برق اضطراری کاخ به کار افتاد، شاه پشت پنجره‌های دفترش رفت و «با حالتی پریشان» طوری پایتخت کشورش را نظاره کرد که «گویی با چشم به دنبال شهرش» می‌گردد و «با صدایی حاکی از اضطراب و تسلیم» گفت: «تاریکی بر تمام شهر سایه افکنده است.» (ص ۹-۱۷۸)

یا روز دیگری پس از ختم مصاحبه با خبرنگار فیگارو، او را کنار پنجره دفترش برد و صدای تظاهر کنندگان را که گویا «مرگ بر شاه» فریاد می‌زدند شنید، آن گاه رو به خبرنگار کرد و از او پرسید: «اگر شما به جای من بودید چکار می‌کردید؟»

و جواب شنید: «خبرنگاری، اعلیحضرت.» (ص ۴-۲۳۳)
آیا این برای پادشاهی که تا چندی پیش درس حکومت به سران جهان می‌داد پایانی ترازدی - کمیک نیست؟

بخش دوم کتاب که به خاطرات زندان اختصاص دارد حاکی از آن است که نویسنده، برای آنکه ایام محبس را به بطالت نگذراند، از یک سو به فعالیتهای اجتماعی از قبیل تشکیل انواع کلاسهای درس مشغول می‌شود و از سوی دیگر به مشاهده حال زندانیان که وابسته به گرایشهای سیاسی از منتهای راست تا منتهای چپ بودند می‌پردازد و توصیفهای منصفانه و هوشمندانه‌ای به دست می‌دهد که بخش دوم کتاب را به متعادلترین و موثقترین سندی که تاکنون از زندانهای بعد از انقلاب ایران انتشار یافته بدل می‌کند. البته او در این بخش خود را محدود به بازگویی آنچه در زندان دیده و شنیده نمی‌کند بلکه جابه‌جا از جزء به کل می‌رود و مثلاً ضمن برخورد با فلان زندانی ساواکی تاریخچه ساواک و زندگینامه بسیار مختصری از تیمور بختیار نخستین رئیس آن و نیز خاطراتی را که از حسن پاکروان دومین رئیس ساواک دارد باز می‌گوید؛ یا مشاهده احوال فلان زندانی جوان مجاهد را بهانه قرار می‌دهد و به تشریح عناصر تشکیل‌دهنده ایدئولوژی سازمان مجاهدین می‌پردازد و سیاستهای خطرناک و از همان ابتدا محکوم به شکستی را نقد می‌کند که آن سازمان پس از پیروزی انقلاب پیش گرفت و باعث شد که خشونت شیوه رایجی در ایران انقلابی شود.

غم‌انگیزترین مشاهده احسان نراقی در زندان مربوط به پزشکی است که در سال ۱۳۲۲ در سن چهارده سالگی به لطف رابطه خانوادگی با یکی از رهبران حزب توده به شوروی سابق فرستاده می‌شود تا به تحصیل علم طب مشغول شود و خواه و ناخواه بیست سال در آن کشور می‌ماند. در این مدت شرایط

تصویری که از شاه ارائه می‌دهد بی‌شبهت به تصویر قهرمانان تراژدیهای یونان نیست که در پیشانی‌شان عاقبت شومی رقم خورده است که از آن گریزی نیست. به چپ بروند با همان عاقبت روبه‌رو می‌شوند به راست بروند با همان. کتاب احسان نراقی نشان می‌دهد که شاه نیز دقیقاً دچار همین موقعیت تراژیک شده بود. چه گوش به راه‌حلهای مشاوران معقولترش، و از جمله همسرش، می‌سپرد و دست دوستی به سوی ملت دراز می‌کرد و در صدد جبران مافات برمی‌آمد و چه پند مشاوران زورمدارش را آویزه گوش می‌نمود و مشت آهنین به کار می‌برد سرانجام به همان جایی می‌رسید که باید می‌رسید: فرار تحقیر آمیز از کشور و مرگ و دفن در سرزمین بیگانه.

در تراژدیهای یونان خدایان سرنوشت قهرمانان را رقم می‌زنند و خود ایشان را اختیاری و طبعاً گناهی نیست. در سرنوشت شاه هم دست قدرتهای برتر در کار بود. آقای نراقی از قول ماروین زونیس نویسنده کتاب سقوط شاه می‌نویسد:

دخالت عمیق ایالات متحده در زندگی ایرانیها، عملاً در تمام مراحل رژیم شاه و همچنین وقوع انقلاب ملت ایران که صراحتاً رژیم را مردود می‌دانست، مؤثر بود. امریکا مسئول آن چیزی است که در ایران پدید آمد، زیرا به شدت خود را به سلسله پهلوی مربوط ساخته بود. چه بسا اگر ایالات متحده در مراحل مختلف رژیم شاه به طرق متفاوتی عمل می‌کرد، سرنوشت دیگری برای او رقم زده می‌شد (ص ۷-۲۴۶، تأکیدها را نویسنده مقاله افزوده است).

با این همه، گرچه ایالات متحده به واقع مسئول آن چیزی است که در ایران پدید آمد، شاه نیز اختیار آن را داشت که تا هنوز فرصت باقی بود حقوق و آزادیهای سیاسی ملت را محترم بشمارد و دست از حکومت مطلق العنان بردارد که خواه و ناخواه فسادپرور است، دافع مشاوران کارشناس و دلسوز و صدیق که می‌توانند همچون طبیب حاذق به موقع درد را تشخیص دهند و درمان کنند، و جاذب چاپلوسان نوکر صفت که در حکومت به راستی عاملان سرنوشت شومند. چنین چاپلوسان نوکر صفتی با فضای دروغینی که دور ویر شاه ساختند چشمهای او را بر واقعیتهای تلخ

فرهنگ شهرها و روستاهای ایران

سیدعلی آل داود

فرهنگ جغرافیایی آبادیهای ایران. تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۵۶ تاکنون، ۱۳۹ جلد [فعلاً ۹۹ جلد در ۷۱ مجلد منتشر شده است].

غیر از تحقیقات و تتبعاتی که در کتب جغرافیایی قدیم درباره شناسایی روستاها و شهرهای ایران زمین انجام شده، نخستین کوششهایی که در عصر جدید در این باره صورت پذیرفت در دوره محمدشاه قاجار بود. در دوره پادشاهی وی اول بار طی پرسشنامه‌های ارسالی به گوشه و کنار کشور از امیران و حکام دولتی درخواست شد که اطلاعات جغرافیایی مورد نیاز را درباره شهرها و مناطق قلمرو خود فراهم آورند و به مرکز ارسال دارند. این پرسشنامه‌ها متضمن سؤالاتی درباره اوضاع اجتماعی و اقتصادی هر ناحیه نیز بود. معلوم نیست که این اطلاعات از همه نقاط کشور گردآوری و یا در مجموعه‌ای جغرافیایی از آن استفاده شده باشد. پس از آن، نخستین تلاشهای منظم در زمان ناصرالدین شاه انجام گرفت. این پادشاه، که خود شیفته دانش و مشوق دانشمندان و پژوهشگران بود، از طریق اداره انطباعات چندین بار کوشش کرد تا موجبات تدوین فرهنگ جغرافیایی کاملی برای شناسایی همه نقاط ایران فراهم آورد. از جمله دانشمندان این عصر محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (رئیس اداره انطباعات) برای تألیف کتاب معروف *مرآت البلدان* - که اولین فرهنگ جغرافیایی منظم ولی ناتمام درباره ایران شمرده می‌شود - پرسشنامه‌ای تهیه و از فرمانروایان ولایات درخواست کرد که جغرافیای منطقه خود را بنویسند و برای او بفرستند. به این ترتیب اطلاعات مفصلی درباره بسیاری از مناطق کشور فراهم آمد. اما اعتمادالسلطنه توفیق اجرای کامل طرح خود را نیافت و چهار جلد موجود *مرآت البلدان* تنها حدود یک چهارم طرح کلی کتاب او را شامل است. شاید هم پاسخ

پلیسی حاکم بر آن کشور که یادآور فضای اجتماعی توصیف شده در رمان ۱۹۸۴ اثر جرج ارول بود از او موجود چنان مطیع و ترسویی می‌سازد که آماده همرنگی با هر جماعتی است. خود او تعریف می‌کند که در شوروی همواره «سعی می‌کرد نه کار شک برانگیزی انجام دهد و نه حرفی سوءظن‌آمیز بگوید... خلاصه، اومی دانسته که برای گذراندن یک زندگی بدون مشکل در شوروی باید همیشه مشغول باشد... به همین دلیل داوطلب شده بود تا علاوه بر هشت ساعت کار عادی روزانه‌اش، هشت ساعت هم شبانه در بیمارستان بماند. او به عنوان جراح متخصص زنان بیشتر وقتش را در اتاق عمل که خود را ایمن تر احساس می‌کرد می‌گذرانیده است؛ چون در این محل نه تنها خود را کسی می‌دانسته، بلکه دکترهای بیهوشی و پرستاران، به خاطر رعایت بهداشت، دهان خود را می‌بستند و بیمار هم که بیهوش بود؛ در نتیجه، هیچ کس حرفی نمی‌زد تا برایش خطرناک باشد.»

غم‌انگیز اینکه فردای روزی که پزشک مزبور این حرفها را به نویسنده می‌گوید، وقتی او باز درباره تشکیلات بیمارستانها در شوروی چیزهایی می‌پرسد، پزشک می‌گوید: «دیروز خیلی حرف زدم. به خاطر خدا دیگر سؤالی نکنید. دچار کابوس می‌شوم. حاضرم یک بار دیگر جوابت را بدهم، اما به شرط آنکه آخرین بار باشد. به هر حال، وقتی در بیمارستان بلندگو صدایمان می‌کرد درست مثل همین جا [منظور زندان اوین است] بود. یعنی هیچ وقت نمی‌دانستیم برای چه ما را خواسته‌اند، ملاقاتی ساده در پیش داشتیم و یا اینکه می‌خواستند تشویق یا تنبیهی را اعمال کنند؛ بدین معنی که به شهری مورد علاقه یا برعکس، شهری نامطلوب منتقلمان نمایند. همیشه امکان همه‌چیز بود و هیچ کس به فردایش اطمینانی نداشت.» (ص ۳-۴۷۲)

نویسنده پس از توصیف حالات این پزشک نگویند از حزب توده سخن می‌گوید و سیاستهای آن حزب را پس از پیروزی انقلاب اسلامی تشریح می‌کند.

کتاب *از کاخ شاه تا زندان اوین* خواندنی است گرچه ترجمه شتابزده، مجادله‌های عمدتاً نالازم ناشر با نویسنده در پانوشته بسیاری از صفحات (به نظر می‌رسد ناشر برخی از پانوشته‌ها را به این قصد نوشته که کتاب آسانتر اجازه انتشار بگیرد ولی هر جا هم که نویسنده درباره گروهها و اشخاص مورد علاقه ناشر نظری ابراز کرده یا حتی صفتی به کار برده که ناشر نمی‌پسندد، در پانوشته «نادرست» را «درست» کرده است. این کار بیش از آنکه بی‌لطفی ناشر به نویسنده باشد نشانه بی‌اعتمادی او به شعور خواننده است)، و دست و دل‌بازی فراوان در به کار بردن ویرگولهای بیجا و جمله خراب کن لذت خواندن کتاب را مخدوش می‌کند.